

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

با توکل بر خدای متعال و توسل به ذیل عنایت حضرت ولی عصر صلوات الله تعالی علیه درس‌های بعد از تعطیلی محرم و صفر را آغاز می‌کنیم. امیدواریم خدای متعال درس ما را برای خود قرار دهد، به ما توفیق عمل به آنچه امر فرموده و از آن نهی کرده است عنایت کند، به آنچه امر فرموده است عمل کنیم و از آنچه نهی فرموده است اجتناب کنیم و دیگران را هم در این راه هدایت کنیم. ان شاء الله تعالی به اراده و با عنایت او.

بحث ما قبل از تعطیل در براهین داله بر اقتضای نهی للفساد بود که به برهان پنجم از این براهین رسیدیم. براهینی که دلالت و اثبات کند که نهی مقتضای فساد است. بحث فعلاً در فساد عبادت بود تا بعد برسیم به اقتضای فساد در معاملات. حاصل برهان پنجم این بود که نهی دلالت بر مبعوضیت عمل و مبعودیت از خدای متعال دارد. وقتی نهی دلالت بر مبعودیت عمل از خدای متعال دارد، چنین عملی نمی‌تواند مقرب باشد فلايجوز قصد القربة بهذا العمل به عملی که منهی عنه است، یا عبادتی که منهی عنهاست.

استاد شهید رضوان الله تعالی علیه بر این برهان هم ایراد وارد کرده و این برهان را نقد می‌کنند. در این قسمت اول اجمالاً بیان کرده و بعد هم یک مقدار توضیح و تفصیل آن را بیان می‌کنیم.

اجمال نقد ایشان این است که مقربیت و مبعودیت از دواعی نفسانی نشأت می‌گیرد؛ اگر داعی نفسانی مقرب حاصل شد امر می‌تواند قصد قربت کند، اگر داعی مقرب حاصل نشد یا داعی مبعود در نفس امر وجود داشت دیگر این داعی مبعود نمی‌تواند داعی مقرب هم باشد؛ این را ما قبول داریم. مقربیت و مبعودیت یعنی با قصد قربت انجام دادن یا بدون قصد قربت بلکه با قصد مخالفت انجام دادن. مبعودیت و مقربیت هر دو بستگی به دواعی نفسانی دارد؛ اگر داعی نفسانی بر انجام عمل، داعی نفسانی تقرب به خدا بود این مقرب می‌شود اگر داعی نفسانی چنین نبود العیاذ بالله داعی نفسانی بر اتیان عمل معصیت بود، اصلاً این برای اینکه معصیت کند این کار را می‌کند؛ چنین داعی، داعی مبعود می‌شود. مبعودیت و مقربیت از شئون نفسانی است. حال که چنین شد و مبعودیت و مقربیت ربطی به عمل بماهو عمل ندارد؛ عمل بماهو عمل نه مقرب است نه مبعود. بماهو هو؛ آن چیزی که مقربیت و مبعودیت عمل را می‌سازد آن اصل قربت است لذا عمل واحد می‌تواند در یکجا مقرب باشد و همین عمل می‌تواند در یکجا دیگر مبعود باشد. برای مثال انسان می‌تواند، عمل واحد صلاة را با همه

اجزاء و شرایطش به قصد ریا انجام دهد که مبعود می‌شود و می‌تواند به قصد امتثال امر خدا انجام بدهد که مقرب می‌شود؛ باینکه عمل عمل واحدی است.

حتی اگر بگوییم مصلحت است حال همان مصلحت ممکن است یک عمل مصلحت باشد، اصلاً بگویید یک عمل مفسده در آن باشد مثل قتل نبی اما عبد به قصد قربت این قتل نبی را انجام می‌دهد. می‌تواند مقرب هم باشد، این را قبلاً هم اشاره کرده‌ایم؛ یعنی اگر او خیال می‌کند که هذا عدو الله و هذا عدو النبى و هذا من امر بقتله النبى، یک عبد صالحی است و شخص خیال می‌کند که این عبد صالح عدو الله است و آن کسی است که امر النبى بقتله، یقتله امتثالاً لا امر الله سبحانه تعالی خب اینجا با قصد قربت انجام می‌دهد. اینجا این عمل می‌تواند مقرب باشد باینکه عمل فی ذاته مبعوض مولی است، البته منظور خود عمل بماهو هو است.

حرف استاد این است و ما می‌خواهیم مطلب ایشان را بیان کنیم. البته ما بعداً به این مطلب نقد وارد می‌کنیم اما حالا حرف ایشان را بیان می‌کنیم. فرمایش ایشان این است که منشأ و ریشه این مقریبت و مبعودیت دواعی نفسانی است؛ اگر داعی نفسانی داعی مقرب بود عمل مقرب می‌شود و اگر داعی نفسانی داعی مبعود بود عمل مبعود می‌شود. آن وقت حالا که این طور شد پس فعل واحد می‌تواند از یک جهت مبعود و از جهت دیگر مقرب باشد؛ می‌تواند فعل واحد از آن جهت که مثلاً صلاة است مقرب و از آن جهت که غضب است مبعود باشد؛ بنابراین اگر بتواند مقرب باشد می‌تواند با قصد قربت انجام بگیرد و صحیح باشد. فرض بر این هم هست که ما قائل به اجتماع امر و نهی هستیم.

این خلاصه فرمایش ایشان است که این فرمایشی که در برهان پنجم برای اثبات اقتضای فساد آوردید و گفتید چون مبعود است دیگر نمی‌تواند مقرب باشد جوابش این است که می‌تواند از یک جهت مبعود و از جهت دیگر مقرب باشد. صرف اینکه چون نهی به آن خورده است و چون نهی به آن خورده کاشف از این است که او مبعود از خدای متعال است و این موجب آن نمی‌شود که آن لا یکون مقرباً بلکه می‌تواند مقرب باشد و داعی مقریبتی از جهت دیگر برای عبد به وسیله همین فعل حاصل می‌شود.

یک وقتی شما قائل به امتناع می‌شوید که در آن صورت خارج از محل بحث می‌شوید، یعنی اگر ترکیب اتحادی بود بنا بر آن مبنا دیگر خارج از محل بحث ما می‌شود؛ یعنی اگر شما امتناعی شدید، معنی ترکیب اتحادی یعنی شما امتناعی شوید، این حرف مرحوم میرزاست. میرزا می‌گوید اگر این ترکیب اتحادی بود ما ناچاریم قائل به امتناع شویم. وقتی جواز اجتماع قابل تعقل است که ما بگوییم اینجا این دو عنوان در این معنون به ترکیب انضمامی با هم در معنون جمع شده‌اند، امر اگرچه سرایت به معنون می‌کند اما چون ترکیب این

معنون با آن معنون دیگر انضمامی است لذا قائل به جواز اجتماع می‌شویم و می‌گوییم فعل واحد من هذه الجهة مأمور به و از آن جهت دیگر منهی عنه است، همان فعل واحد من جهة واحد هم مأمور به و هم منهی عنه است و دیگر ما قائل به امتناع آن هستیم. به هر حال مبنای مرحوم میرزا داخل در باب تعارض می‌شود و از باب اجتماع خارج است. اما فرض ما این است که ترکیب انضمامی است، اگر بخواهیم این بحث را مطرح کنیم بنا بر فرض انضمامی است. لذا این ترکیب را بحث می‌کنیم. این حاصل نقد ایشان است که یک مقدار به تفسیر و تبیین احتیاج دارد، ما این نقد را در چند بند برای تفسیر این نقد بیان می‌کنیم.

بند اول این است که مقربیت و مبعدیت ناشی از دواعی نفسانی محرکه به‌سوی فعل است، این داعی نفسانی محرک می‌تواند مقرب و یا مبعد باشد؛ یعنی اگر داعی نفسانی محرک به فعل، و مخالفت مولی بود، با این داعی انجام می‌دهد و این عمل مبعد می‌شود. اگر داعی نفسانی محرک به فعل امتثال امر مولی بود این داعی نفسانی مقرب می‌شود؛ بنابراین مبعدیت و مقربیت از امور مربوط به دواعی نفسانی است. این مطلب اول و لذا فعل واحد می‌تواند با داعی نفسانی مقرب، مقرب و با داعی نفسانی مبعد، مبعد شود. ما یک فعل داریم، عرض کردیم مثل صلاة، صلاة می‌تواند با داعی نفسانی مقرب، مقرب و با داعی نفسانی مبعد، مبعد شود.

بند دوم؛ بنا بر آنچه در بند اول گفته شد که مبعدیت و مقربیت مربوط به آن دواعیت به‌سوی فعل است که آن داعی چیست؟ اگر داعی، داعی مبعدی بود اینجا تبعید و اگر آن داعی، داعی مقرب بود اینجا تقریب صورت می‌گیرد؛ بنابراین فعل واحد می‌تواند از یک جهت مقرب و از یک جهت مبعد باشد. مثلاً اگر امر در فعل واحد در ما نحن فیه به جامع الصلاة خورده و نهی به حصه خاصی از این صلاة خورده است، مثلاً صلاة ریایی یا صلاة در مکان مغضوب است و نهی به حصه خورده است ولی امر به جامع است. در این صورت این فعل واحد می‌تواند هم مقرب و هم مبعد باشد. فعل فعل واحدی است؛ می‌تواند به قصد امتثال آن امر متعلق به جامع انجام بگیرد، با این داعی، یعنی عبد این فعل را به دلیل اینکه امر مولی به آن خورده و مولی آن را خواسته است و لو این امر به جامع خورده اما به قصد امر به جامع این فعل را انجام می‌دهد، چون به قصد امر جامع، امر متعلق به جامع این عمل را انجام می‌دهد و مقرب می‌شود؛ درعین حال به قصد اینکه چون این حصه را دچار نهی کرده است یا او را نهی کرده به قصد اینکه حصه منهی عنها را انجام بدهد این را انجام می‌دهد، مبعد می‌شود؛ می‌داند که به این نهی خورده است اما می‌گوید با اینکه نهی به آن خورده است من می‌خواهم این را انجام بدهم و درعین حال می‌خواهم نماز را هم بخوانم. بعضی از مردم عرفی، آن‌هایی که خیلی درس طلبگی نخوانده‌اند آن‌ها بهتر بین طاعت و معصیت جمع می‌کنند، چون خیلی از دقائق را متوجه نیستند اما برای طلبه

مقداری مشکل است که هم قصد مبعدیت و هم قصد مقریبت به فعل واحد داشته باشد؛ اما هستند در بین عرف که می‌گویند من این کار را که انجام می‌دهم هم نماز را می‌خوانم و هم آن معصیت را می‌کنم. به‌هر حال اینکه فعل واحد هم بتواند از جهتی مبعد و از جهتی مقرب باشد؛ به قصد آن داعی مقرب، صحیح و به قصد آن داعی مبعد معصیت باشد، این کار عقلاً ممکن است و هیچ معذورتی در آن نیست. این هم مطلب دوم.

بند سوم اینکه ملاک یا مصلحت در عبادت، گاهی جامع بین افراد است. خود جامع است که متعلق ملاک و معروض مصلحت است و گاهی معروض مصلحت یا متعلق ملاک حصه است؛ اگر متعلق ملاک یا آن محلی که محل عروض ملاک است حصه باشد اینجا نمی‌تواند هم مبعد و هم مقرب باشد؛ یعنی اینجا اجتماع و تعلق دو داعی نفسانی متضاد شود یک واحد معقول نیست، این حصه واحد را به‌عنوان اینکه مأمور بهاست و به‌عنوان اینکه منهی عنهاست، نمی‌شود، به داعی امثال امر به این حصه و به داعی معصیت نهی به این حصه بخواهد انجام دهد ممکن نیست، اینجا مقریبت و مبعدیت قابل اجتماع نیست، اما اگر ملاک روی جامع رفته است؛ در حقیقت نظر شارع که امر کرده به جامع است، ملاک روی جامع صلاتی رفته است لکن نهی به این حصه خورده است، پس ملاک نهی در حصه و ملاک امر در آن جامع است، اینجا مانعی ندارد که این عبد آن جامع را به اتیان این حصه مخصوصه و به قصد امر متعلق به آن جامع مقرب باشد امثال کند چون امر هست و امر به جامع خورده و به قصد امثال آن امر می‌تواند این فرد از جامع را امثال کند. درعین حال چون این حصه یا این فرد متعلق نهی است مبعد هم می‌شود، مبعدیتش از ناحیه ارتکاب مخالفت با نهی متعلق به حصه است و مقریبتش از ناحیه امر متعلق به آن جامع و ملاک مترتب بر جامع است لذا اینجا فعل واحد هم می‌تواند مقرب و هم مبعد باشد. بنابراین بیانی که شما آوردید در برهان پنجم که چون مبعد است نمی‌تواند مقرب باشد این بیان اثبات اقتضای فساد نمی‌کند. البته این حصه مبعد است اما مبعد از چه نظر؟ نه از آن نظر که صلاة است بلکه از آن نظر که غضب است مبعد است، از آن نظر که این صلاة، صلاة در مکان غضبی است از این نظر مبعد است اما از آن نظر که صلاة بوده و متعلق امر است و به این جامع امر خورده همچنان مقرب است. این شخص به قصد امثال، صلاتی انجام می‌دهد و از این نظر صلاتش صحیح خواهد بود، کار معصیت هم کرده و غلط هم کرده از این نظر معصیت مرتکب شده است. خلاصه این بیان، ما نمی‌خواهیم بگوییم حالا حتماً نهی مقتضی فساد نیست اما این بیان برای اثبات اقتضای فساد نمی‌تواند اثبات فساد کند؛ چون این بیان در مقابل چه گفته می‌شود؟ گفته می‌شود که مبعدیت و مقریبت قابل اجتماع در فعل واحد است به این شکل که از ناحیه امثال به امر جامع مقرب باشد و این داعی مقریبت در نفس مکلف شکل بگیرد درعین حال به لحاظ حصه مبعد هم باشد، به لحاظ حصه مبعد و به لحاظ امر متعلق به جامع مقرب خواهد بود و مقریبت و مبعدیت اگر

در فعل بود و فعل بماهو فعل می خواست مقرب و مبعده باشد نمی شد این فعل واحد بماهو باشد، یعنی این نمی شود که هم مقرب و هم مبعده باشد اما مبعده و مقربیت امر نفسانی و قصد است این شخص با قصد قربت می تواند این فعل معصیت را انجام دهد، قصد قربت چگونه متأتی می شود؟ به قصد امتثال امر متعلق به جامع متأتی می شود، از این نظر مقرب و از این نظر که معصیت است مبعده می شود. این خلاصه بیان استاد شهید رضوان الله تعالی علیه است.

حصه خاصه به ما هی حصه خاصه نمی تواند هم مبعده و هم مقرب باشد؛ اول باید مبعده و مقربیت شیء واحد اثبات شود. ما می خواهیم بگوئیم که قبول داریم که شیء واحد بماهو واحد نمی تواند هم مقرب و هم مبعده باشد، می خواهیم طوری تصور کنیم که ایشان تصویری ارائه می دهد که مقربیت و مبعده را از شیء واحد بیرون بیاورد و بگوید اینجا دو چیز است به دو نهاد مقربیت و مبعده تحقق پیدا می کند؛ اما اگر شیء واحد باشد یعنی امر و نهی به خود حصه خورده است خب اینکه نمی شود و اجتماع امر و نهی در شیء واحد ممکن نیست.

داعی باید شود که در نفس مکلف شکل بگیرد، چگونه می تواند این داعی مقربیت و مبعده هر دو در نفس مکلف شکل بگیرد؟ به این شکل می تواند هم داعی مقربیت و هم داعی مبعده شکل بگیرد که داعی مقربیتش تعلق امر به جامع باشد؛ می گوید من کار جامع را انجام می دهم، امر به جامعه که مقرب است یعنی قصد امر به جامع مقرب است. به داعی امتثال امر به جامع می گوید این را انجام می دهم اما چون نهی به این حصه خورده است معصیت و مبعده از مولی هم هست به لحاظ کونه ارتکابا برای این حصه به لحاظ کونه مبعده است.

پس اگر این فعل واحد را مقرب بدانید این فعل واحد نمی تواند هم مبعده و هم مقرب باشد حرف این است. خب پس حیش مقرب و مبعده است. یعنی اگر فعل واحد، فعل مطلوب باشد، فعل بماهو فعل، اگر حصه بما هی حصه مطلوبیت داشته باشد دیگر نمی تواند حصه بما هی حصه مبعوضیت داشته باشد، نه اگر امر به جامع خورده باشد یعنی اگر مطلوبیت جامع داشته باشیم مطلوبیت جامع با مبعوضیت حصه قابل جمع است، وقتی این ها قابل جمع بودند بله آن وقت می تواند اینجا به لحاظ امتثال امر جامع مقرب و به لحاظ فعل حصه مبعده شود، این گونه می شود.

می گوئیم آن چیزی که مقرب است جامع است، جامع مقرب است نه حصه؛ ملاک جامع در حصه هست اما آن چیزی که مقرب هست باید طوری باشد که قصد مقربیت بر آن متأتی شود و تا قصد بر آن متأتی نشود

نمی‌تواند. وقتی که می‌داند که این منهی عنه و این مبعده است، چگونه می‌تواند به قصد همین، همین چیزی که مبعده است [مقرب هم باشد].

اتفاقاً در آن برهان پنجم همین را می‌خواهد بگوید؛ برهان پنجم می‌خواهد بگوید که این چیزی که مبعده است من بگویم به قصد تقرب به خدا این چیز مبعده را انجام می‌دهم، می‌گوید این نمی‌شود این چیزی که مبعده است مقرب نمی‌شود. اما اگر این‌گونه بگویم آن وقت در جوابش این‌گونه گفته می‌شود این حصه را نه به قصد مقربیت بلکه به قصد مقربیت جامع انجام بدهد آن وقت اینجا قصد مقربیت شکل می‌گیرد که خوب مبعده است، مبعده بما هی حصه بوده و مبعده است، این مبعدهت بما هی حصه منافات ندارد با قصد مقربیت امثال به آن امر جامع.

چون اینجا وحدت فعل مسلم بوده و فعل واحد است، اگر فعل واحد مبعده باشد همین فعل واحد نمی‌تواند مقرب فی نفسه باشد. ما بحث را به نفسانیات برگردانیم یعنی مقربیت و مبعدهت را نفسانی کرد تا بتوان گفت که اینجا آنچه مبعده است در نفس غیر آن چیزی است که در نفس مقرب است؛ آنچه در نفس مقرب است قصد امثال امر جامع است و آنچه مبعده است امثال یا نیت ارتکاب این حصه است، این نیت ارتکاب این حصه مبعده است، این منافات با نیت و با قصد امثال به آن امر به جامع دارد و آن مقرب می‌شود.

داعی‌اش هم امثال امر به جامع است، نه داعی امثال امر به حصه است؛ اگر بخواهد امر به حصه را قصد کند دیگر نمی‌تواند مقرب باشد چون این حصه منهی عنهاست.

اما ما دو تعلیق داریم بر فرمایش استاد.

تعلیق اول ما این است که مقربیت داعی نفسانی یا مبعدهت داعی نفسانی به لحاظ گونه نفسانی که نیست، داعی نفسانی به دلیل تعلق این داعی به یک امر خارجی شکل می‌گیرد؛ یعنی چه زمانی داعی نفسانی مقربیت در نفس انسان به وجود می‌آید؟ وقتی که مثلاً امر مولی به یک عنوانی خورده است که این عنوان محبوب مولی است، این عنوان محبوب مولی است که داعی برای فعل می‌شود، اگر این امری که به عنوان خورده است محرک من شد مقرب می‌شود. درست است که داعی نفسانی مقرب است اما این داعی نفسانی همین‌طور معلق بین السماء و الارض که نیست، این داعی نفسانی منشأ دارد، چطور داعی نفسانی مقرب ایجاد می‌شود؟ داعی نفسانی مقرب یا این‌گونه بگویید مقربیت داعی نفسانی از اینجا نشأت می‌گیرد که یک محبوبی، یک مطلوب للمولی وجود دارد که این مطلوب مولی و این محبوب مولی منشأ آن داعی نفسانی می‌شود و این محبوبیت

منشأش امر خارجی است. ملاک اوامر و نواهی امور ذهنیه نیستند، ملاک مطلوبیت الشیء، ملاک مطلوبیت الفعل لیس یک امر ذهنی، ملاک امر مترتب بر فعل خارجی است، یعنی یک مصلحتی بر فعل خارجی بار می‌شود و این مصلحت منشأ محبوبیت می‌شود. این محبوبیت منشأ تعلق امر به این عنوان می‌شود آن وقت اینجا این تعلق امر داعی نفسانی می‌شود.

یک نکته هم اینکه در موارد انقیاد من تخیل می‌کنم؛ خیال می‌کنم این مقرب است اما اینکه واقعاً مقرب نیست، این حقیقتاً مقرب نیست، این توهماً مقرب است. آن وقت این تخیل مقرب یعنی مقرب تخیلی یک حُسن فاعلی ایجاد می‌کند. این را ما قبلاً هم گفتیم که اینجا حُسن فعلی ایجاد نشده بلکه حُسن فاعلی ایجاد می‌شود. می‌گویند آدم خوبی است. گاهی می‌گویند شخص آدم ساده و خوبی است حالا کار خلاف هم زیاد می‌کند اما آدم خوبی است. اگر آدم خوبی است که چون از بس نمی‌فهمد لذا کار خلاف می‌کند بدون اینکه بفهمد این کار خلاف مثلاً موجب ابتعاد از خدا می‌شود. می‌گوییم باینکه آدم خوبی است منتها خدا فعلش را لعنت کند؛ فعلش فعل بدی است. بحث در مقریبت واقعی است نه مقریبت تخیلی. انقیاد یک مقریبت توهمی ایجاد می‌کند. خب این مقریبت توهمی منشأ این می‌شود که مردم -یعنی در عقل عقلائی، در نزد عقلا- می‌گویند این انسان فی نفسه انسان صالحی است، چرا؟ چون نیت بدی ندارد اما عملش که عمل خوبی نیست. خلاصه آن داعی نفسانی مقرب وقتی شکل می‌گیرد که منشأش چه باشد؟ منشأش یک ملاکی باشد که این ملاک، ملاک مقرب است.

منشأ این ملاک هم یک مصلحت است -منظور از ملاک محبوبیت است- منشأ این محبوبیت یک مصلحتی است که بر فعل بار می‌شود، این فعل هم آن فعل خارجی است و مصالح و ملاکات بر تصورات ذهنیه و بر افعال خارجیه بار می‌شوند. بنابراین اینجا ما این بحث را می‌کنیم که اگر بنا باشد این فعل که متعلق نهی است، مبعوضیت دارد، مبعوضیت که دارد مبعوضیتش منشأ مبعودیت آن می‌شود. حال همین فعل ملاک اگرچه بر جامع بار می‌شود اما ملاکی که بر جامع بار می‌شود به دلیل انطباق جامع بر حصص است، به دلیل فنای جامع بر حصص است. جامع امر ذهنی است، جامع به ما هو جامع آن جامع ذهنی که این ملاک بر آن جامع ذهنی بار نمی‌شود بلکه ملاک بر جامع فانی در این حصص بار می‌شود و لذا هر جا حصه‌ای بود که این حصه ملاک در آن منتفی بود دیگر جامع به ما هو مقرب بر این منطبق نمی‌شود.

البته جامع لا بماهو مقرب عیب ندارد اما جامعی که ملاک دارد، جامعی که مقرب و محبوب است بماهو محبوب بر این بار نمی‌شود، وقتی حصه مبعوض شد معنی اش آن است که این حصه مبعوضه از آن جامع

محبوب خارج شد. این معنی اش است و لذا نمی تواند این فعل واحد هم محبوب و هم مبعوض باشد و لو آن محبوبیتش به لحاظ انطباق جامع باشد چون جامع به لحاظ انتشار و انطباق و فنای در حصص است که این جامع مقرب است و این جامع محل و معروض ملاک است نه بماهو جامع ذهنی. به عبارت دیگر جامع به معنی کلی طبیعی محل عروض ملاک است نه جامع به معنای کلی عقلی و کلی ذهنی؛ بنابراین اگر این حصه، حصه مبعوضه و مبعود شد دیگر نمی تواند این حصه بماهی حصه مقرب باشد و لو به لحاظ انطباق جامع بر آن باشد.

و صل الله علی محمد و آله و سلم